

## تئوری وابستگی و اندیشه پردازان آن

به راحتی می توان چندین پدیده بین المللی را نام برد که زمینه ساز توسعه تئوری وابستگی شده اند. شکل بندی روابط بین المللی نوین پس از جنگ جهانی دوم، شکوفایی انقلاب علمی و تکنولوژیک، سرعت گرفتن زوال امپریالیسم، قوام پذیرفتن اتحادیه های اقتصادی وسیع جهت همکاری های بین المللی، پیدایی و چند برابر شدن ملل نوخاسته، موارد معدودی از این پدیده ها هستند. ولی می توان خاطر نشان ساخت که این تئوری مشخصاً به مثابه بازتابی در مقابل شکست توسعه ملی و در حکم تلاش ها و اقداماتی است که کشورهای پیشرفته برای ارائه توجیهی متقاعد کننده درباره واپس ماندگی کشورهای در حال رشد و یا در پی یافتن راه برون رفت از آن اوضاع به عمل آورده اند. او بر این<sup>۱</sup> تأکید می ورزد: «... مخصوصاً تئوری وابستگی عکس العملی است در برابر شکست بر ملا شده ایدئولوژی توسعه ای که سابق بر این در آمریکای لاتین مسلط بود، یعنی وارد کردن صنایع مونتاژی».

آکادمیسین ها با الهام از این پدیده ها کوشیده اند مبانی تئوریک لازم برای وابستگی را تدوین کنند. تلاش هایی از این دست از دوست ریشه یافته اند: نخست

دیدگاه ساخت‌گرایی اقتصاد دانان ECLA<sup>۲</sup> مثل راثول پره‌بیش<sup>۴</sup> و برخی از اساتید معروف مانند یوهان سمائونگ<sup>۵</sup>، رابرت مامر<sup>۶</sup> و سایرین که براساس ایدئولوژی مایت‌گرایانه استوار شده است؛ دوم، دیدگاه مارکسیستی جدید که خود را از به اصطلاح جزمی‌گرایی مذبوحانه‌ای که میراث استالینیستی به‌شمار می‌رود، کنار کشیده است. چنین ترکیبی، چه به‌عنوان يك مکتب فکری و چه به‌عنوان ابزاری جهت تحلیل سیستم‌های سیاسی، در طول سیر تکاملی خود دگرگونی‌هایی یافته است. طی دهه ۱۹۶۰ سهم نظریات مارکسیستی جدید به‌وضوح اهمیت ثانویه داشته‌اند، ولی در دهه گذشته تقریباً عکس این مطلب درست بوده است.<sup>۷</sup> به هر روی، هنوز ضعف‌ها و نارسایی‌هایی وجود دارند که در اینجا مورد بحث قرار خواهند گرفت.

فرضیه اساسی تئوری وابستگی عبارت از اینست که توسعه یافتگی و توسعه نیافتگی، نسبی و ساخت‌های متقابلاً وابسته يك سیستم جهانی هستند.<sup>۸</sup> اکثر هواداران وابستگی<sup>۹</sup> از جمله پیش‌کسوتانی چون دوس سانتوس<sup>۱۰</sup>، سونکل<sup>۱۱</sup> و کاردوزو<sup>۱۲</sup> در این نکات مرکزی اشتراك نظر دارند. از اینرو تئوری وابستگی تمهیدی است جهت توسعه‌دادن قوانین و انگیزه‌های اقتصادهای مستقل که از ساخت جهانی‌نشأت می‌گیرند. پس عاقله‌های موجود بین ساخت‌های بین‌المللی و ساخت درونی هر دولت ملی به‌صورت عامل تعیین‌کننده‌ای درمی‌آید که پویایی درونی هر واحد سیاسی ملی را مشروط می‌سازد. همچنین این تئوری علاوه می‌کند که موقعیت هر کشور در سیستم بین‌المللی که دربرگیرنده وابستگی و مبادله نابرابر و کنترل سیاسی است، دستاوردها و استراتژی‌های توسعه آنرا مشروط می‌کند.<sup>۱۳</sup> این‌گونه تبیین نشانگر آنست که واقعیت نابرابری جهانی از باورهای مرکزی تئوری وابستگی است.

با وجود اشتراك نظر روی معتقدات محوری، در گزینش مدارك و شواهد برای استنتاج از طرز عمل اقتصادهای بین‌المللی به شیوه مقایسه‌ای، ممکن است اختلاف سلیقه‌هایی وجود داشته‌باشد. ادلمن<sup>۱۴</sup> ترجیح می‌دهد مستندات از بخش‌های گونه‌گون را به‌کار گیرد<sup>۱۵</sup>، موروتز<sup>۱۶</sup> مایل است اطلاعات مسلسل زمانی<sup>۱۷</sup> را روی

بخش‌ها به کاربند<sup>۱۸</sup>، در حالی که ناروالا<sup>۱۹</sup> توجه خود را روی واقعیت‌های بخصوص اجتماعی از قبیل مبارزه طبقاتی و قشر بندی اجتماعی متمرکز می‌سازد<sup>۲۰</sup>. بدین لحاظ بررسی مجمل دوست که مترتب کننده چنین اثراتی بوده‌اند، مفید می‌نماید.

آن‌عه از هواخواهان تئوری وابستگی که سخت پابی ساخت گرایي هستند، خروارها کاغذ سیاه کرده‌اند. این آثار تبیینی گمراه کننده از روابط مرکز- پیرامون<sup>۲۱</sup> به کار می‌بندند، زیرا که مضمون طبقاتی تئوری امپریالیسم را ناگشوده باقی می‌گذارند. اینها امپریالیسم را به گونه خاصی از تسلط یک مجموعه، معمولاً یک ملت بر دیگری، تعریف می‌کنند. «... اصل اینست که مرکز ملت استعمارگر چگونه توسط ایجاد هماهنگی بین منافع خود و منافع مرکز ملت زیر سلطه، دو مرکز را بهم پیوند زده، علقه‌هایی مستقر می‌سازد. در شکل محکمتر امپریالیسم با جدا نگاه داشتن دو واحد پیرامونی از یکدیگر به حراست از چنین سیستمی می‌پردازد<sup>۲۲</sup>». آنها به گفتار خویش ادامه می‌دهند که سیستمی از این دست با دو مکانیسم که طی روانه<sup>۲۳</sup> تکاملی خودکار کرد یافته، امپریالیسم را در پنج گونه قابل تشخیص از همدیگر متبلور می‌سازد: امپریالیسم اقتصادی، سیاسی، نظامی، ارتباطاتی و فرهنگی<sup>۲۴</sup>. آنها همچنین روی ساخت جهانی، بویژه روی زیر ساخت اقتصادی در درون و میان کشورها تأکید می‌ورزند؛ یعنی بیش از حد تأکید می‌ورزند<sup>۲۵</sup>. در قالب چنین ساختی است که می‌کوشند سیاست الکا به خود<sup>۲۶</sup> را به مثابه آنتی تز استقلال عرضه دارند<sup>۲۷</sup>.

مامر، یکی از اساتید معروف آمریکایی، همین عقیده را با عباراتی دیگر بیان می‌دارد. وی توجه عمده‌ای به ساخت مبادلات بازرگانی بین‌المللی قایل می‌شود که به واسطه آن می‌توانیم علقه وابستگی یا روابط متقابل موجود بین ملل توسعه یافته و در حال توسعه را بفهمیم یا بررسی کنیم. به نظر می‌رسد این رابطه‌ها در داشتن پاره‌ای از وجوه توسعه نیافتگی بین ملت‌هایی که بدین صفت موصوفند، مشترکند. این خصیصه‌ها همان‌هایی هستند که توسط دانشمندان علوم اجتماعی

کراراً ذکر شده‌اند با این تفاوت که گامر با تفسیر خاصی از رابطهٔ ولینعت - گماشتگی<sup>۲۸</sup> آنها را مطرح می‌سازد. گامر می‌گوید که «... دادوستد جاری در روابط ولینعت - گماشتگی، قدرت را در رأس مستقر ساخته سبب می‌شود که بیشتر منابع به سوی بالا جریان یابد تا به سوی پایین. همین امر با پدید آوردن شبکه‌ای عظیم، فراچنگ آوردن عمدهٔ ارزش مازاد از جامعه‌ای که در اصل آن را بین خودشان و گروهی خارجی تسهیم می‌کنند میسر می‌سازد»<sup>۲۹</sup>.

فرانز روتشتاین<sup>۳۰</sup> با متمرکز ساختن توجه روی اعضای جامعه بر مبنای روابط فردی و به دور از ساخت جامعه به مثابهٔ یک کل، باور دارد که روابط ولینعت - گماشتگی منبع مشروعیت بخشیدن به شراکت نابرابر در درآمدها و کالاهای جوامع سرمایه‌داری وابسته است<sup>۳۱</sup>. با وجود چنین باوری، تعداد چشمگیری از اساتید، علاقمند تئوری وابستگی دست پخت محققان آنچنانی هستند. اوچندو<sup>۳۲</sup> تداخل مسایل خودمختاری فرهنگی و تقارب فرهنگی در رابطه با تئوری وابستگی را مدنظر می‌گیرد<sup>۳۳</sup>. دوس سانفوس باور دارد که علقه‌های وابستگی که کشورهای در حال توسعه چوبش را می‌خورند، همگون شدهٔ نوعی از ساخت بین‌المللی و داخلی را پدید می‌آورد که این کشورها را به توسعه نیافتگی راهنمون می‌شود. دقیقتر این که به ساختی وابسته‌مبدل می‌سازد که مسایل بنیادی مردم آنها را زرفتر و تشدید یافته‌تر می‌کند<sup>۳۴</sup>. سونا یکه<sup>۳۵</sup> و اولوپور و کو<sup>۳۶</sup> روی تصور وابستگی نسبی پا می‌فشرده‌اند. این دو نفر سه ترکیب ساختی را تشخیص می‌دهند: اقتصادهای فوق‌العاده مسلط کشورهای سرمایه‌داری و سوسیالیستی پیشرفته، اقتصادهای اندک مسلط در حال ظهور و اقتصادهای دائماً وابسته به کمک که میان ملت‌ها اصطلاحاً فقیرترین فقرا خوانده می‌شوند<sup>۳۷</sup>. سولویوان<sup>۳۸</sup> نیز اقتصاد نیجریه را مطالعه می‌کند و طی آن شواهدی دال بر وجود دوگانگی بسیار قوی ساخت‌ها می‌یابد<sup>۳۹</sup>.

جملهٔ محققان فوق‌الذکر و همفکران انبوه ایشان که از دیدگاه ساخت‌گرایانه به بررسی پرداخته‌اند، آماج انتقادات زیر قرار می‌گیرند. در این مورد به‌طور کلی

باید روی دو نکته عمده تأکید شود :

نخست با ملاحظهٔ قانون نظریات آنها دربارهٔ ساخت‌های داخلی و بین‌المللی موجود باید گفت که هستهٔ اصلی نظر آنان « ثبات » است ، ولی به محض گزینش چنین معیاری همهٔ آنان یکسره به سلک توجیه‌گران<sup>۴۰</sup> وضع موجود درمی‌آیند . از اینروست که بر گزیدن این دیدگاه سبب به‌کارگرفتن ابزاری ایستا برای تحلیل سیستم سیاسی می‌شود . البته ، برخی از این محققان در مطالعات خود روی به‌کار گرفتن « تغییر سیستماتیک » اهتمام می‌ورزند ، ولی از آنجایی که می‌دانیم کلیهٔ جوامع در حال توسعه در مسیر تغییری سریع قرار دارند ، با کاربرد ابزاری از این دست قادر به‌تصمیم‌گیری دربارهٔ واقعیت‌های اجتماعی - سیاسی آنها نخواهیم بود . تحلیل سیستم سیاسی امکان‌پذیر نیست ، مگر با کاربرد ابزاری پویا .

دوم ، ساخت‌گرایان تأکید را روی مفهوم « منفرد » که دربرگیرندهٔ سطوح گونه‌گون ، از فرد منفرد گرفته تا دولت ملی منفرد است ، قرار می‌دهند . چنین کاربردی هم در تحلیل پدیده‌های پیچیدهٔ سیاسی نمی‌تواند مفید باشد ، زیرا حاوی ظرفیت لازم جهت سنجش عوامل کیفی و درجات متغیری از روابط متقابل موجود میان واحدهای منفرد در زمینهٔ اجتماعی - سیاسی نیست .

آن عده از هواخواهان تئوری وابستگی که بیشتر به‌سوی مارکسیسم جدید گرایش دارند ، در برخورد تحلیلی و ارائهٔ توصیه‌های سیاسی ، در مقایسه با سنت نخستین ، تنوع بیشتری دارند<sup>۴۱</sup> . این عده روی تحلیل طبقاتی و سوسیالیسم به‌عنوان تمهیدی ایدئولوژیک پای می‌فشارند ، اما بدون شك و تردید ، استقلال ملی را به‌مثابهٔ ژستی ضد استالینستی حفظ می‌کنند . آنان خود داعیهٔ مارکسیستی دارند و به‌کمک اندکی‌دانش اقتصادی رایج که در چنته دارند سعی می‌کنند ترکیبی از چند رشتهٔ علمی را در بررسی‌های توسعه به‌کار گیرند . به‌نظر می‌رسد تئوری وابستگی برای آنان شاخه‌ای از متفرعات تئوری کلی مارکسیستی سرمایه‌داری و مشخصاً بخش تکمیلی تئوری امپریالیسم است .

بین این عده ، برخی از اساتید مانند پل باران<sup>۴۲</sup> ، آندره گوندرفرانک<sup>۴۳</sup> ، سمیرامین<sup>۴۴</sup> و چندین نفر دیگر هستند که شهرت جهانی دارند . با این که موضع آنها دقیقاً یکسان نیست ، اما همگی در این نکته اشترک نظر دارند که توسعه و نابرابری سطوح توسعه میان کشورها مسئلهٔ مرکزی این تئوری است . چنین موضعی می‌رساند که «ارزش‌مازاد» از کشورهای واپس مانده بیرون کشیده شده ، به کشورهای پیشرفته انتقال داده می‌شود و نهایتاً توسط آنها به مصرف می‌رسد . باران به‌صراحت روی نقش بیرون کشیده شدن ارزش‌مازاد به عنوان علت‌العلل توسعه نیافتگی تأکید می‌ورزد . از این نقطه نظر پیداست که باران<sup>۴۵</sup> و فرانک<sup>۴۶</sup> روی این عقیده اشترک دارند که منتقل ساختن محصولات مازاد پیامدی زوجینتین دارد : به فقر زدگی کشورهای واپس مانده می‌انجامد و غنای کشورهای پیشرفته را سبب می‌شود .

باران اکثر آثار کمینز<sup>۴۷</sup> را طوری خلاصه می‌کند که آشکار شود وجود گرایشات قوی بنیادی در جهت عدم ثبات ، اختناق اقتصادی و بیماری مزمن در به‌کارگیری منابع ، چه انسانی و چه مادی ، فطری اقتصاد باز است<sup>۴۸</sup> . وی همچنین چارچوبی برای تحلیل پیشنهاد می‌کند که روی اتخاذ بینشی تاریخی و اهمیت تفهیم ساخت‌های موجود در کشورهای واپس مانده ، و همین‌طور روی تحلیل روابط متقابل فیما بین کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته تأکید دارد . او می‌گوید واپس ماندگی پیامد انقیاد ساخت‌های ماقبل سرمایه‌داری توسط سرمایه‌داران است . وی در آثار خود اقتصاد سیاسی رشد ، انحصار تک قطبی سرمایه<sup>۴۹</sup> و نظری طولانی‌تر<sup>۵۰</sup> ، بر اهمیت ساخت‌های درونی و روابط آنها با اقتصاد بین‌المللی پای می‌فشارد . باران باور دارد که در قالب ساخت‌هایی اینچنین و روابط متقابل بین آنها ، قسمت مهمی از ارزش مازاد کشورهای در حال توسعه جهت کاربرد در کشورهای پیشرفته مکیده می‌شود که خود این عمل مانع پیدایی امکانات صنعتی شدن گردیده ، شکل بندی طبقاتی ( مثلاً پی‌ریزی طبقهٔ بورژوازی کمپرادور ) را متأثر و مشروط می‌سازد . به‌طور کلی ، این امر روانهٔ توسعه را به فراخور مایحتاج کشورهای توسعه یافته

به تحریف کشانده است. او بر این می نویسد «... تحلیل باران یکی از آثار غنی مارکسیستی دربارهٔ اثرات سرمایه‌داری در کشورهای واپس مانده بود» و سپس می‌افزاید که «الگوی مستقل توسعهٔ کشورهای چون آرژانتین نشان داده که فرضیهٔ باران که می‌گوید سرمایه‌داری در یک کشور در حال توسعه چارچوبی برای اختناق اقتصادی، تکنولوژی عهد عتیق و واپس ماندگی اجتماعی فراهم می‌کند، تا حد زیادی ساده نگرانه است»<sup>۵۱</sup>. ولی مطلب اخیر نقد سرمایه‌ای به نظر نمی‌رسد، چه ده‌ها کشور نیز وجود دارند که عکس این را نشان می‌دهند. آرژانتین دارای رشد و توسعهٔ چشمگیر و موزونی نیست و به فرض محال، اگر هم باشد یگانه مثال نیست. توجیه‌گران وضع موجود تا ۱۹۷۸ عادت داشتند بگویند: «... ایران، افریقای جنوبی و برزیل نمونه‌هایی هستند که نمایشگر راه رشد سرمایه‌داری به‌شمار می‌روند و شرایط لازم برای تحقق توفیق آن را می‌نمایانند»<sup>۵۲</sup>. اما، سقوط طاغوت در ایران و گرایش رژیم جدید به قطع وابستگی از قدرت‌های امپریالیستی، علامت سؤال بسیار بزرگی را فراوری چنین قضاوتی نهاد.

به نظر می‌رسد آیندهٔ فوندرا تک هم مارکسیست جدید ساخت‌گرایی باشد که مارا به تأکید روی تداوم سیستم‌ها به‌منابۀ یک کل، ضمن در نظر داشتن ویژگی‌های خاص هر گونه موقعیتی، دعوت می‌کند<sup>۵۳</sup>. در طرح تئوریک فرائتک رابطهٔ وابستگی بین مرکز و پیرامون که به نام «ساخت متروپل - اقمار»<sup>۵۴</sup> خوانده می‌شود، محور اصلی است. وی می‌کوشد نشان دهد که جوامع در حال توسعه چگونه توسط جوامع پیشرفته استثمار می‌شوند. جهت روشن نمودن این نکته، وی در کتابش، آمریکای لاتین: واپس ماندگی یا انقلاب، روی وحدت و گسترده‌گی جهانی سیستم سرمایه‌داری، ساخت انحصار تک قطبی و توسعهٔ ناموزون آن در طول تاریخ و پابرجایی سرمایه‌داری فراز آمده در جهان واپس مانده و نه سرمایه‌داری صنعتی، تأکید می‌کند<sup>۵۵</sup>. او در کتاب سرمایه‌داری و توسعه نیافتگی در آمریکای لاتین با اشاره به شیلی و برزیل بحث می‌کند که واپس ماندگی کشاورزی چیزی نیست که از تسلط

سرمایه‌داری جهان جدا شدنی باشد، بلکه جزء ذاتی آن به‌شمار می‌رود.<sup>۵۶</sup> در اثر دیگرش که تحت عنوان انباشت جهانی است، سعی می‌کند تعمیم فاقد استحکامی از این بحث را به سرتاسر زمان و مکان شامل کند. فرائنک زمینه اصلی بحث خود را به‌سان دیدی تاریخی از روانه انباشت سرمایه معرفی می‌کند.<sup>۵۷</sup> در اثر اخیرش هم که انباشت وابسته و درحال توسعه بودن نام گرفته، زمینه قبلی را پی گرفته و رابطه‌های موجود بین انباشت و توسعه نیافتگی را بررسی می‌کند.<sup>۵۸</sup> اما هرگز توضیح نمی‌دهد که چرا برخی از ملل نیازمند توسعه نیافته ماندن سایر ملت‌ها هستند تا روانه توسعه خویش را دنبال کنند. لاکلوه طی نقد مجادله‌انگیزش به این پرسش چنین پاسخ می‌دهد: «توسعه سرمایه‌داری صنعتی در کشورهای متروپل لزوماً به حفظ مناسبات تولیدی ماقبل سرمایه‌داری در مناطق پیرامونی وابسته است».<sup>۵۹</sup> وی علاوه می‌کند: «... رشد سیستم به انباشت سرمایه بستگی دارد، آهنگت چنین انباشتی به‌معدل نرخ سود وابسته است و سطح این نرخ نیز به‌نوبه خود وابسته به تحکیم و توسعه روابط ماقبل سرمایه‌داری در مناطق پیرامونی است».<sup>۶۰</sup> انتقاد صائب دیگری علیه دو کتاب گوندرفرانک (سرمایه‌داری و توسعه نیافتگی در آمریکای لاتین و انباشت جهانی)، توسط بنجی<sup>۶۱</sup> به عمل آمده است. وی کار فرائنک را بدین‌سان معرفی می‌کند که در نگرش اول‌داری مقدار باز «شکل‌گرایی»<sup>۶۲</sup> به‌مفهوم هگلی کلمه است<sup>۶۳</sup> و در نگرشی عمیقتر «... کاریست فاقد شکل»<sup>۶۴</sup> و تکرار عقیده‌ای واحد که به صورتی حاشیه‌ای در کنار اصل سلسله موضوعات به‌کار می‌رود و نمودهای ملال‌آور و خیالی متنوعی به‌خود می‌گیرد».<sup>۶۵</sup>

سخن گفتن از تجدید حیات اندیشه مارکسیستی جدید در مطالعات توسعه، بدون آوردن ذکری از سمیرامین و کارهایش ناکافی به نظر می‌رسد. امین به‌طور فزاینده‌ای از جنبه ساخت‌گرایانه مارکسیسم جدید معاصر کاسته است.<sup>۶۶</sup> اخیراً چهار اثر تئوریک عمده وی به‌زبان انگلیسی برگردانده شده‌اند. در کتاب انباشت به‌مقیاس جهانی<sup>۶۷</sup> که نمایشگر دانش جامعی از اقتصاد توسعه متداول است، وی به نقد این



رشته می‌نشیند. در توسعه نابرابر، وی مخصوصاً پایی خصیصه‌ها و مضامین پویای شکل‌بندی‌های اجتماعی سرمایه‌داری در پیرامون است. این از آن جهت است که امین باور دارد «... هنگامی که سیستمی به سمت برون‌رشد می‌کند و جاهای دیگر را فرامی‌گیرد، چنین روانه‌ای در محل اول اتفاق نمی‌افتد، بلکه از مرکز شروع شده و پیرامون را می‌پوشاند»<sup>۶۸</sup>. برای تصویر این تز، وی دو مثال می‌آورد: تولد سرمایه‌داری در پیرامون سیستم‌های سرمایه‌داری بزرگ و بحران‌های کنونی سرمایه‌داری. از امپریالیسم و توسعه نابرابر دو بخش مستقیماً به بحث مابرومی‌شوند: نخست، چهار فصلی که مسأله «امپریالیسم و توسعه نیافتگی» را بررسی می‌کند و دوم «آخر مباحثه» که طی آن امین علم‌بخش بخش‌شده غربی و همچنین مارکسیسم عامیانه را که با کاربرد دید خطایی که بر اساس علیت تک‌خطی استوار می‌شود، متهم می‌کند. به زعم امین مسئولیت ادامه به کار بستن اقتصادهای اکنومستی از طرف مردم بر عهده‌کاربردی از این دست است که سبب می‌شود ماتریالیسم تاریخی را تا حد شبه علم تاریخ تنزل دهند.<sup>۶۹</sup>

کلیه نتایج و پیامدهای تئوریک و عملی نادرست، از تحریف، از جمله از تنزل دادن نابرابری‌های توسعه به «مراحل زمانی منقطع» (همانگونه که روسو<sup>۷۰</sup> انجام داده) ریشه می‌گیرند. امین با پی‌گیری همان زمینه، در کتاب اخیرش تحت عنوان قانون ارزش و ماتریالیسم تاریخی<sup>۷۱</sup> می‌کوشد به آزمون بکشد که قوانین اقتصادی و مبارزه طبقاتی تحت لوای سرمایه‌داری چگونه علقه‌های متقابلی می‌بایند. یک بار دیگر وی بر نقش و ارزش مبارزه طبقاتی در تحلیل‌های مارکسیستی تأکید می‌کند. او حتی می‌گوید: «... مبارزه طبقاتی توانمند انجام هر کاری است، البته تماماً به قدرت اراده سیاسی بستگی دارد. برخلاف اکنومیس، اینجا ایدئولوژی است که پایه را تعیین می‌کند»<sup>۷۲</sup>.

ریچارد لیور<sup>۷۳</sup> با در نظر گرفتن تحلیل سیاسی رویدادهای معاصر از قبیل آنچه در کامبوج و ایران به وقوع می‌پیوندد، در مورد بحث‌های امین تردید استراتژی

انقلابی را با اطلاعاتی خیلی دقیقتر از این نشانه‌ها و علایم کلی که پیرامون برای طغیان آماده شده است، معلوم کنند<sup>۷۴</sup>». از اینرو علیرغم کوشش‌های سترگ امین، لیور باور دارد که افراط‌گرایی ارگانستی<sup>۷۵</sup> براساس این تصور بنا شده که سیستم سرمایه‌داری جهانی تلاش و تقلا برای تکاندن مسئله‌غایی اندیشه‌ساختی، یعنی تحلیل منابع و جهات تغییر را غیرکافی می‌سازد<sup>۷۶</sup>». البته، می‌توانیم موارد دیگری را نیز بیابیم که در جهت اثبات بحث‌های امین باشد. مثلاً مطالعه کیت شورن<sup>۷۷</sup> بعد از به دست دادن شواهدی تجربی از اندونزی، چنین نتیجه‌گیری می‌کند که: «رشد سرمایه‌داری در اندونزی نسبی است و مشارکت گسترده، هم طبقه سرمایه‌دار و هم توده‌های اندونزیایی را ناممکن می‌کند. یگانه افرادی که منتفع می‌شوند خود امپریالیست‌ها و وابسته‌هایشان هستند؛ نیازهای ضرور توده‌ها هنوز باقی‌اند تا که برآورده شوند<sup>۷۸</sup>».

اما بدون در نظر گرفتن واکنش دیگران نیز، اندیشه‌های امین خودضعف‌هایی را می‌نمایاند: نخست به نظر می‌رسد که طرز برخورد وی با اصل تضاد در جامعه دهقانی آرمان‌گرایانه‌بوده و یافتن شواهدی تجربی برای آن در جوامعی که دستخوش تغییر سریع هستند، دشوار است؛ دوم، وی در بررسی مبارزه طبقاتی و قدرت اراده سیاسی و ایدئولوژی، تفسیری از مارکسیسم ارائه می‌دهد که آن را واژگونه می‌نماید؛ سوم، علیرغم این واقعیت که مارکسیسم جدید ساختی در مطالعه امپریالیسم و تئوری وابستگی تا اندازه‌ای تشبیهی زنده به کار می‌بندد، امین برخی نتایج منحرف‌کننده از آن بیرون می‌کشد. مثلاً جایی که می‌گوید: «... در مرکز، این هژمونی سوسیال - دموکراتیک است که در حکم پایه عینی استثمار امپریالیستی به‌شمار می‌رود<sup>۷۹</sup>»، او هم در ردیف دیگر ساخت‌گرایانی چون مائو تنگ قرار می‌گیرد. دست‌کم برخی از ضعف‌های امین از ستایش وی از مائوئیسم مایه می‌گیرند. علاوه بر این، وقتی او برای تعیین هویت پایه‌های سیستم متوجه ارزش می‌شود، چنین کاری تمایلات ساخت‌گرایانه‌اش را بیشتر روشن می‌سازد. در این زمینه

قوی‌ترین انتقاد از سوی ویکز<sup>۸۱</sup> و دور<sup>۸۱</sup> به عمل آمده که نوشته‌اند: «... او [امین] از تمیز دادن ارزش و ارزش مبادله، یا ارزش و قیمت ناتوان است، در حالی که قیمت شکل پولی ارزش مبادله است»<sup>۸۲</sup>. آنان همچنین می‌کوشند نشان دهند که امین روی مبادله یا چرخش به عنوان علت‌العلل توسعه نیافتگی پای می‌فشارد. البته خود امین پاسخ می‌دهد: ویکز و دور از درک بُعد امپریالیستی سرمایه‌داری معاصر عاجزند<sup>۸۳</sup>. با این همه موضوع بحث هنوز مجادله‌انگیز است.

در پرداخت تئوری امپریالیسم از همان ابتدا روی خصیصه‌های بارز آن تأکید شده است. با آشکار نمودن اهمیت «انحصار تک قطبی»، «سرمایه مالی»، «صدور سرمایه» و نقش آنها در روابط بین‌المللی، تصریح گردیده که صدور سرمایه موجد شبکه بین‌المللی وابستگی و ارتباطات سرمایه مالی است. با این که این تئوری سنگ بنای تئوری وابستگی محسوب می‌شود، تئوریسین‌های وابستگی در صدد اثبات آنند که تئوری امپریالیسم مارکسیستی کلاسیک شامل نقطه نظرهای لندن<sup>۸۴</sup>، بوخارین<sup>۸۵</sup>، هیلفر دینگ<sup>۸۶</sup> و لومزا بورژوازی<sup>۸۷</sup> دارای بینشی اروپا - محوری است. با این همه به نظر می‌رسد بین کلیه نویسندگانی که درباره وابستگی قلم می‌فرسایند نوعی اتفاق نظر وجود دارد که کلید تئوری وابستگی امروزی عبارتست از شرکت‌های چند ملیتی که سعی دارند بخش‌های پویای اقتصادی کشورهای در حال توسعه را بین‌المللی کنند. به عنوان مثال سوتکل باور دارد که محور نظریات عبارتست از: «... نفوذ در کشورهای واپس مانده توسط عوامل اقتصادی بسیار قدرتمند کشورهای توسعه یافته»<sup>۸۸</sup>.

شرکت‌های چند ملیتی یا دیگر مؤسسات مالی محصول عملکرد «سرمایه مالی» در درون ساخت بین‌المللی موجود هستند. برخی از این شرکت‌ها در حال حاضر عملیاتشان بیشتر از آنست که بتوان بر شمرد، مثلاً «سیتی گروپ»<sup>۸۹</sup> نیویورک اعلام می‌کند که «... در ۱۰۳ کشور از سراسر جهان حدود ۴۰۲۶ شعبه اداری دارد»<sup>۹۰</sup>. برای ارائه شواهد تجربی بیشتر، بانک‌ها و فعالیت‌هایشان که چند عملکرد

دارند می‌توانند مورد توجه قرار گیرند. «سال‌های پس از اواسط دهه ۱۹۶۰ از جمله ادوار بزرگ توسعه بانک‌ها به‌شمار می‌روند. بانک‌های ایالات متحده در عملیات چند ملیتی خود از جمله راهگشایان این رونق بودند»<sup>۹۱</sup>. در سال ۱۹۶۴ تنها یازده بانک آمریکایی دارای شعبه‌هایی در ماورای بحار بودند. طبق یکی از مطالعات کنگره، تا ۱۹۷۴ «... یکصد و بیست و پنج بانک با ۷۳۲ شعبه در ماورای بحار وجود داشته‌اند و سپرده‌های موجود در این شعبه‌ها از ۶/۹ میلیون دلار در ۱۹۶۴ به ۱۵۵ میلیون دلار در سال ۱۹۷۴ افزایش یافته است»<sup>۹۲</sup>. این تنها یک روی قضیه است که نشانگر رشد متعلق به وام‌دهندگان می‌باشد. روی دیگر قضیه که اوضاع وام‌گیرندگان را نمایش می‌دهد، عکس چنین داستانی را تصویر می‌کند:

«بنا به ادعای خزانه‌داری ایالات متحده، گروه هشت کشور آسیب‌پذیر از نظر اقتصادی - مالی دربرگیرنده بزرگترین وام‌گیرندگان است: آرژانتین، پرو، شیلی، بولیوی، اوروگوئه، ژیر، زامبیا و فیلیپین. همه اینها از جمله کشورهای بودند که سه سال پیش به‌عنوان کشورهای تازه به ثروت رسیده، صادرکننده و سایل رفاهی شناخته می‌شدند و حال تمامشان از سقوط فاحش میزان صادرات خود رنج می‌برند... کشورهای بسیاری نیز در ورطه گرفتار آمدن در این بحران‌ها هستند. چند کشور فقیر - هند، پاکستان و غنا - هم در انتظار پیدایی مشکلات فزاینده در بازپرداخت وام‌هایشان به‌سرمی‌برند. الجزایر و اندونزی از میان فقیرترین کشورهای صادرکننده نفت نیز روی مضیقه‌هایی در پرداخت بهره وام‌های خارجی خود هستند»<sup>۹۳</sup>.

از اینرو نقطه نظر بنیادی تئوری امپریالیسم که تأکید دارد بر این که امپریالیسم دوره سرمایه مالی و انحصارات تک قطبی است که در همه‌جا برای اعمال تسلط

تقلا می کند ، از واقعات موجود چندان دور نیست .

برای آن عده از هواداران وابستگی که چنین نقطه نظری را پذیرا گشته اند شرکت های چند ملیتی کلید وابستگی امروزی به شمار می رود. این نکته به ویژه در عمل درست است که «... ایالات متحده تکلیف اقتصادی «حراست خانه اش» را به هیچکس جز شرکت های خودی واگذار نکرده است»<sup>۹۴</sup>. تأثیرات این عملیات روی نظام سرمایه داری جهان تکان دهنده است . باراکلوغ<sup>۹۵</sup> می نویسد : «آنچه طی سه سال گذشته در واقعیت دیده ایم عبارتست از زوالی شتابگیر در موقعیت قدرت معاملاتی کشورهای در حال رشد»<sup>۹۶</sup>. چنین بحثی موضوع اصلی پروژه دهه ۱۹۸۰ در باره شورای روابط خارجی<sup>۹۷</sup> و کتاب های ذیل است: اکثریت گسترده<sup>۹۸</sup>، تکامل نظام اقتصاد بین المللی<sup>۹۹</sup>، ملل ثروتمند و فقیر در اقتصاد جهانی<sup>۱۰۰</sup> و کاستن از نابرابری های جهانی<sup>۱۰۱</sup>.

در مجموع، وابستگی به مثابه یک متدولوژی، شاید برای مطالعه موقعیت های عام کافی باشد ، اما به عنوان ابزاری جهت تحلیل سیستم های سیاسی ناکافی است. چون همانطور که لیس<sup>۱۰۲</sup> می نمایاند «... [در وابستگی] گرایشی به سوی تئوری گرایی، انتزاعی بودن و کلیت دادن به چشم می خورد»<sup>۱۰۳</sup>، و در عمل به نظر نمی رسد دارای قابلیت به تحلیل کشیدن واقعات پیچیده موجود باشد. تئوری وابستگی نه تنها از آفرینش زبان و بیان مختص به خود ناتوان بوده ، بلکه همچنین انواع نارسایی ها از قبیل تئوریک ، ایدئولوژیک و متدولوژیک نیز اعتبار و مقبولیت آن را محدود می سازند . مفاهیمی چون توسعه<sup>۱۰۴</sup>، توسعه نیافتگی<sup>۱۰۵</sup>، امپریالیسم<sup>۱۰۶</sup>، انباشت سرمایه<sup>۱۰۷</sup>، مرحله بندی<sup>۱۰۸</sup>، طبقه<sup>۱۰۹</sup> و چند مفهوم دیگر هنوز که هنوز است بسیار مبهمند و به درستی معنی و حتی تعریف نشده اند . حتی مهمتر از همه تئوری های وابستگی کششی در جهت به بونه اجمال افکندن طبقات اجتماعی و مبارزات طبقاتی و ارائه طرح های مکانیکی دارند که طی آنها رخساره های خارجی بیشتر از رخساره های داخلی تعیین کننده شمرده می شوند<sup>۱۱۰</sup>.

بایستی تأکید شود بسیاری از خطاها در مکتب وابستگی از این واقعیت ناشی می‌شوند که این تئوری سخت چند وجهی است. موجودیتی این گونه که به نظر می‌رسد هر وجه آن واقعیت را می‌نمایاند، ممکن می‌سازد که افرادی چون مارینی<sup>۱۱۱</sup>، کاردوزو و امین تزیرون کشیدن ارزش مازاد را در تحلیل روابط موجود بین مرکز و پیرامون به کار گیرند، نه بین طبقات اجتماعی در هر یک از واحدها. بنابراین با بیرون کشیدن ناقص تخمدان تئوری وابستگی، صرف نظر از تنوعاتی که به خود می‌گیرد، به نظر می‌رسد هر نگارنده کار نگارنده دیگر را به تحریف می‌کشد. به طور کلی چنین می‌نماید که تمامی قضیه تلاشی است برای درهم آمیختن ویژگی‌های «وابستگی» و ویژگی‌های «توسعه سرمایه‌داری»<sup>۱۱۲</sup>.

علیرغم ضعف‌های یاد شده، مطالعات وابستگی برخی دستاوردهای مثبت هم داشته که می‌تواند به صورت زیر جمع‌بندی شود:

نخست، برینش‌هایی مانند «مراحل رشد روستو»، «سنتی - نوین»، «گونه‌شناسی اجتماعی»، «کارکردگرایی» و به طور کلی بر تمامی نظریاتی که در تحلیل خود زمینه اجتماعی - سیاسی را که توسعه در درون آن روی می‌دهد در نظر نمی‌گیرند، انتقاداتی به سزا وارد آورده است.

دوم، کششی به سوی کاربرد نوعی «بینش میان - رشته‌ای»<sup>۱۱۳</sup> و تحقیقی که ابهامات ایدئولوژیک آن زدوده شده تا بتواند برخی از خطاهای مورد ارتکاب ابزار تحلیل قبلی را بکاهد، نشان داده است.

سوم، توانسته عده‌ای از اساتید دنیای در حال توسعه را جلب و ترغیب کند تا برای شناختن و تحلیل برخی از پدیده‌های اجتماعی - سیاسی کلیدی معاصر مدد برسانند.

خلاصه این که اندیشه پردازان تئوری وابستگی در محافل دانشگاهی رامی‌شود در دو گروه طبقه‌بندی کرد: ساخت گرایان سنتی و محافظه کار و ساخت گرایان افراطی، تنها با این استثنا که گروه دوم کم و بیش مایل به کاربرد ابعادی از تحلیل

تاریخی و طبقاتی هستند. اما واقعیت اینست که برای دست زدن به چنین تحلیلی، آنها نیازمند بریدن از برخی گره‌های ناگشوده ساخت‌گرایی هستند. اغلب آنان هنوز زندانی آثار ایدئولوژیک این امر، از جمله کاربرد مفهوم خاصی از طبقه اجتماعی باقی می‌مانند که در غایت «منقطع» و «منفعل» است. شاید از آنروست که حتی پالما<sup>۱۱۴</sup> اظهار می‌دارد که: «... سرشت مکانیکی - رسمی این تئوری‌هاست که هر دو جنبه ایستایی و نادیده انگاشتن بُعد تاریخی را به وجود می‌آورد»<sup>۱۱۵</sup>.

با در نظر گرفتن تفاوت‌های اساسی بین تئوری وابستگی و دیگر تئوری‌های رقیب، چنین به نظر می‌رسد که تمرکز توجه روی منطقه آمریکای لاتین بسیار مناسب است، خاصه با ملاحظه موقعیت آن از نقطه نظر جغرافیای سیاسی. در عین حال، هر چند که دو مفهوم وابستگی و توسعه مرتبط‌اند، تفاوت‌های عمده‌ای در دیدگاه‌های آنها وجود دارد. اکثر تئوری‌های توسعه در مطالعه جوامع واپس مانده کوشیده‌اند عوامل درونی را در نظر گیرند، ولی تئوری وابستگی سعی دارد روی هر دو دسته از عوامل درونی و برونی توجه نماید. علاوه بر این، در حالی که اکثر تئوری‌های توسعه رقیب کوشیده‌اند مطالعه‌ای تک رشته‌ای را به کار گیرند، تئوری وابستگی می‌کوشد نوعی از مطالعه چند رشته‌ای را به کار ببرد. شاید از آنرو است که این تئوری توانسته دیگر تئوری‌های توسعه را به نقد بکشد. تئوری وابستگی همواره از کاربرد بیش‌گسترده تر برخوردار بوده است. باز هم شاید به همین علت است که هواداران وابستگی آمریکای لاتین پیشنهاد می‌کنند که «وابستگی» می‌تواند جایگزین «توسعه» شود.

علیرغم تفاوت‌های عمده‌ای از این دست، روابط متقابل در هم تنیده‌ای بین دو مفهوم وجود دارد که به نظر ناگسستنی می‌رسند. هر چند برخی از هواداران وابستگی (مانند فرانک، اسکروفت<sup>۱۱۶</sup>، جانسون<sup>۱۱۷</sup> و پرتاس<sup>۱۱۸</sup>) اصرار می‌ورزند که وابستگی، توسعه اقتصادی و سیاسی را تعیین می‌کند، با این همه (همانطور که دوس سانتوس و اسوالدو سوتکل می‌نمایانند) شکی نیست که وابستگی، توسعه اقتصادی

و سیاسی را مشروط می‌سازد. بیجا نیست که اندیشمندی چون پل باران برای تشخیص ریشه‌های توسعه نیافتگی روی هر دو دسته عوامل داخلی و خارجی پای می‌فشارد. البته در درون جوامع در حال توسعه، بورژوازی کمپرادور از جمله عوامل داخلی منظور می‌شود که در تحکیم ارتباطات موجود با خارج نقشی ایفا می‌کند؛ اما - دست کم تا حالا - این عامل به اندازه عوامل خارجی از قبیل بازرگانی بین‌المللی، تقسیم کار بین‌المللی و جز آن نیرومند نیست. بدین ترتیب تئوری وابستگی نه تنها در پی بررسی هر دو دسته از عوامل داخلی و خارجی است، بلکه در نشان دادن علقه بین این دو دسته عامل اهتمام می‌ورزد. از آن جهت به نظر می‌رسد این تئوری در پیدا کردن رگ و ریشه واپس ماندگی پیرامون‌ها دارای قابلیت‌های زیادی است.

با این که این تئوری بسیاری از اجزای تئوری‌های توسعه را در خود دارد، برخی مطالعات تجربی مانند کار چسه‌دون<sup>۱۱</sup> منجر به ارائه نتایج امیدوارکننده‌ای نشده است. در تلاش به آزمون کشیدن اثرات وابستگی روی توسعه اقتصادی چسه‌دون «وابستگی سرمایه‌گذاری» و «وابستگی استقرایی» را به عنوان معیارهای موقعیت وابسته یک کشور در نظر می‌گیرد. علیرغم این واقعیت که وی پاره‌ای ارتباطات مابین این مفاهیم به دست می‌آورد، نتیجه کلی اینست که چنین رابطه‌ای از نظر آماری چندان رسا نیست<sup>۱۲</sup>. بدین سبب در مجموع، استنباط آنست که هنوز جا دارد کار و تحقیق بیشتری در پرداخت تئوری انجام گیرد.



1. O'Brien
2. Philip J. O'Brien, «A Critique of Latin American Theories of Dependency», in Ivar Oxaal, Tony Barnett and David Booth, ( eds. ), Beyond the Sociology of Development : Economy and Society in Latin America and Africa , ( London and Boston : Routledge & Kegan Paul, 1975), P. 7.
3. Economic Commission of Latin America
4. Raul Prebisch
5. Johan Galtung
6. Robert Gamer
7. Richard Leaver, «Samir Amin on Underdevelopment» , Journal of Contemporary Asia , Vol. IX, No. 3, 1979, P. 325.
8. O'Brien, Op. Cit., P. 12.
9. Dependencistas
10. Dos Santos
11. Sunkel
12. Cardoso
13. Victor C. Uchendu, «Dependency and the Development Process : An Introduction » , Journal of Asian and African Studies , Vol. XIV. No. 1-2, 1979, P. 6.
14. Adeleman
15. Adeleman, «Development Economics: A Reassessment of Goals», The American Economic Review , Vol . LXV, No. 2, 1975, PP. 403 - 409.

16. Morawetz

17. time series data

18. David Morawetz , *Twenty - Five Years of Economic Development: 1950 to 1975* , ( Baltimore : The Johns Hopkins University Press, 1977), PP. 12, 42 - 43.

19. Narvala

20. Uzodinma Narvala, « Ideological Depedency and the Problem of Autonomy in Nigeria, *Journal of Asian and African Studies* , Vol. XIV, No. 1-2, January and April 1979, PP. 59-66.

21. Center - Periphery

این واژه که در فارسی «مرکز - پیرامون» ترجمه شده ، حاوی مفهومی است که از سوی برخی دانشمندان علوم سیاسی و اجتماعی جهت بررسی و تحلیل جامعه‌شناسی سیاسی دولت‌های ملی و جامعه بین‌المللی به کار گرفته می‌شود. این مفهوم سیستم‌های ستیز را به‌سازمی‌دینظر می‌گیرد که دوبعد قلمروی و کارکردی را در هم می‌آمیزند و تضادهای موجود در جوامع را می‌نمایانند. در بعد قلمروی ستیز بین مرکز و پیرامون از نظر جغرافیایی و در بعد کارکردی ستیز بین مرکزی که قدرت خلاقه در آن جای گرفته و بخش‌هایی از جامعه که مشخصه بارزشان فقدان فعالیت‌های سیاسی خودمختار است، منظور می‌شوند. پس ستیز می‌تواند دارای پایه‌های اقتصادی ، اجتماعی ، فرهنگی و اجتماعی - روانی یا ترکیبات مختلفی از اینها باشد که اساس اجتماعی سیاست‌ها و گرایشات سیاسی را به‌وجود می‌آورد. « مریت » Merritt ، « دوپچ » Deutsch ، « شیلز » Shils ، « روکان » Rokkan و « تارو » Tarrow از زمره سرشناسانی هستند که با طرح این مفهوم ، پایه‌های جامعه‌شناسی خاص و جدیدی را در برابر دید نخستین آن پی‌ریخته‌اند .

22. Johan Galtung, «A Structural Theory of Imperialism», *Journal of Peace Research* , Vol. VIII, No. 2, 1971, P. 116.

23. Process

در فارسی گاه واژه «پروسه» و یا ترجمه‌هایی از قبیل «روند» ، «فرایند» ، «فراگرد» و جز آن را نیز به کار برده‌اند .

24. *Ibid.* , P. 91.

25. Johan Galtung , « Self - Reliance and Global Interdependence » , Papers No. 55, University of Oslo, PP. 1-25.

26. The Politics of Self - Reliance

27. Johan Galtung, «The Politics of Self - Reliance» , Papers No. 44 , University of Oslo, PP. 1-23.

28. Patron-Clientism

29. Robert E.Gamer, The Developing Nations: A Comparative Perspective , (Boston: Allyn and Bacon, 1976), P. 165.

30. Frances Rothstein

31. Frances Rothstein, «The Class Basis of Patron - Client Relations » , Latin American Perspective, Vol. VI, No. 2, Spring 1979, PP. 25 - 35.

32. Uchendu

33. Victor C. Uchendu, «Dependency Theory: Problems of Cultural Autonomy and Cultural Convergence » , Journal of Asian and African Studies , Vol. XIV, No. 1-2, 1979, PP. 78 -96.

34. Theotonia Dos Santos, «The Structure of Dependence», American Economic Review , Vol . LX , No. 2, May 1970, P. 231.

35. Sonaike

36. Olowoporoku

37. Olayinka Sonaike and Bode Olowoporoku, «Economic Dependence: The Problem of Definition», Journal of Asian and African Studies , Vol XIV, No. 1-2, 1979, PP. 32 - 43.

38. Sullivan

39. B. C. Sullivan, «Structural Dependency: The Nigerian Economy as a Case Study » , Journal of Asian and African Studies , Vol. XIV, No. 1-2, 1979, PP. 44 - 45.

40. apologists

این کلمه در فارسی به «مداحان» ، «سنایشگران» و جز آن ترجمه شده است، ولی

به نظر می رسد ترجمه ای دقیقتر و رساتر باشد که معنی و مفهوم «عذرخواهان» را برساند .

41. C. Richard Bath and Dilmus D. James, «Dependency Analysis of Latin America: Some Criticism, Some Suggestions», *Latin American Research Review* , Vol . XI , No. 3 , 1976, PP. 6-11.

42. Paul Baran

43. Andre Gunder Frank

44. Samir Amin

45. Paul Baran , *The Political Economy of Growth* , (New York: Monthly Review Press, 1975), PP. 142-143.

46. A. Gunder Frank , *Capitalism and Underdevelopment in Latin America* , (London: Penguin Books, 1971), P. 9.

47. Keynes

48. Baran, *Op. Cit.* , P. 25.

49. Paul Baran and Paul M. Sweezy , *Monopoly Capital: An Essay on the American Economic and Social Order* , (New York: Monthly Review Press, 1966 ).

50. ——— , *The Longer View : Essays Toward a Critique of Political Economy*,(New York: Monthly Review Press,1970).

51. Ivar Oxaal, et al., *Op. cit.*, P. 22.

52. Gavin Williams, « Imperialism and Development : A Critique», *World Development* . Vol. VI, 1978, P. 929.

53. Andre Gunder Frank, *Op. cit.* , PP. 36-38.

54. ——— , *Latin America : Underdevelopment or Revolution* , (New York: Monthly Review Psses, 1979), P. 4.

55. *Ibid*, P. 14.

56. Andre Gunder Frank , *Capitalism and Under - development in Latin America*,(London: Penguin Books, 1971),P.9.

57. ——— , *World Accumulation*, (New York & London: Monthly Review Press, 1978), P. 16.

58. ——— , *Dependent Accumulation and underdevelopment* , (New York: Monthly Review Press, 1979).

59. Ernesto Laclau, «Feudalism and Capitalism in Latin America», New Left Review, No. 67, May - June 1971, P. 37.
60. Ibid., PP. 487-488.
61. Banaji
62. Formalism
63. Jairus Banaji, «Gunder Frank in Retreat?», Journal of Contemporary Asia, Vol. IX, No. 4, 1979, P. 487.
64. Gestaltlose
65. Ibid., PP. 484-488.
66. Richard Leaver, Op. Cit., P. 320.
67. Samir Amin, Accumulation on a World Scale, (New York: Monthly Review Press, 1974), translated by Brian Pearce, 2 Volumes.
68. ———, Unequal Development, (New York & London: Monthly Review, 1976), translated by Brian Pearce, P. 10.
69. ———, Imperialism and Unequal Development, (New York & London: Monthly Review Press, 1977), translated by Alfred Ehrenfeld and Joan Pinkham, P. 236.
70. W. Rostow
71. Samir Amin, The Law of Value and Historical Materialism, (New Berk & London: Monthly Review Press, 1977), translated by Brian Pearce.
72. Ibid., P. 5.
73. Richard Leaver
74. Leaver, Op. Cit., P. 334.

۷۵- «ارگانیزم گرایی» **Organicism** به پاره‌ای از نظریات اجتماعی و سیاسی اطلاق می‌گردد که نهاد اجتماعی یا سیاسی را با پیکریا اندام‌های موجودی زنده تشبیه نموده، به مدد چنین تشابهاتی مسایل آن را مورد تجزیه تحلیل قرار می‌دهد: مانند تشبیه دولت به «لویاتان» **Leviathan** قول عظیم‌الجثه دریایی (به روایت انجیل) توسط «توماس هابز» (1588 - 1679) Thomas Hobbes.

76. Ibid. , P. 335.
77. Kate Short
78. Kate Short, «Foreign Capital and State in Indonesia: Some Aspects of Contemporary Imperialism » , Journal of Contemporary Asia, Vol. IX, No. 2, 1979, P. 173.
79. Samir Amin , The Law of Value and Historical Materialism , Op. Cit., P. 123.
80. Weeks
81. Dore
82. John Weeks and Elizabeth Dore , « International Exchange and the Cause of Backwardness » , Latin American Perspective , Vol. VI, No. 2, Spring 1979 , P. 73.
83. Samir Amin , « Reply to Weeks and Dore » , Latin American Perspective , No. 2, Spring 1979, P. 89.
84. Lenin
85. Bukharin
86. Hilferding
87. Luxemburg
88. O. Brien, Op. Cit., P. 16.
89. Citicorp
90. Citicorp Annual Report, 1975, P. 38.
91. Emma Rothschild, «Banks: The Coming Crisis», The New York Review of Books , Vol. XXIII, No. 9, May 27, 1976, P. 17.
92. U.S. House of Representatives , Committee on Banking, Currency and Housing, Financial Institutions and The National Economy, Discussion Principles, November 1975.
93. Rothschild, Op. Cit., PP. 20-21.
94. Emma Rothschild , « Banks : The Politics of Debt » , The New York Review of Books , Vol. XXIII , No. 11, June 24, 1976, P. 32.

95. Barraclough
96. Geoffrey Barraclough, «Waiting for the New Order», The New York Review of Books , Vol. XXV , No. 16 , October 26, 1978, P. 45.
97. Albert Fishlow , Rich and Poor Nations in the World Economy , (New York: McGraw - Hill, 1978).
98. Michael Harrington , The Vast Majority : A Journey to the World's Poor , (New York: Simon and Schuster, 1977).
99. W. Arthur Lewis , The Evolution of the International Economic Order , (Princeton: Princeton University Press, 1977).
100. Fishlow, Op. Cit.
101. William Howard Wriggins and Gunnar Adler Karlsson, Reducing Global Inequities , (New York : McGraw - Hill, 1978) .
102. Leys
103. Colin Leys, « Underdevelopment and Dependency : Critical Notes», Journal of Contrnporary Asia , Vol. VII, No. 1, 1977, P. 106.
104. S. Lall, «Is Dependence a Useful Concept Analyzing Underdevelopment?» World Development , Vol. III, No. 11, 1975, P. 800.
105. G. Kay , Development and Underdevelopment : A Marxist Analysis , ( London : Macmillan , 1975 ), PP. 50 - 54 and 115 - 116.
106. Gabriel Palma, « Dependency : A Formal Theory of Underdevelopment or a Methodology for Analysis of Concrete Situation of Underdevelopment ? » , World Development , Vol. VI, 1978, PP. 882 - 885.
107. Veltmeyer , Henry . « Dependency and Underdevelopment: Some Questions and Problems » , Canadian Journal of Political and Social Theory , Vol. II, No. 2 , Spring - Summer 1978, PP. 56 - 71.

108. Hopkins , « Clio - Antics : A Horoscope for African Economic History » , in African Studies Since 1945 , Fyfe , ed., (London: Longmans, 1976), PP. 33- 35.

109. C. Richard Bath and Dilmus D. James, «Dependency Analysis of Latin America: Some Criticisms, Some Suggestions», Latin American Research Review , Vol. XI, No. 3, 1976, P. 16.

110. Chilcote, Ronald H., « A Question of Dependency » , Latin American Research Review , Vol. XIII , No. 2 , 1978 , PP. 55 - 68.

111. Marini

112. S. Lall, Op. Cit. , PP. 799 - 810.

113. interdisciplinary approach

114. Palma

115. Gabriel Palma, Op. Cit. , P. 903.

116. Schroft

117. Johnson

118. Pertas

119. Chase - Dunne

120. Chase - Dunne, «The Effect of International Economic Dependence on Development and Inequality: A Gross - National Study», American Sociology Review, Vol. XL , No. 12, December 1975, PP. 720 - 730.